

ابوالنعمانی منسوبست بر او سر
 بروزن آنگو از قرانی او غیان از
 توابع نیشابور و ابوالعباس عمر بن
 عبداللہ بن احمد را و نمری از غیانی
 در شمار نقیبان و معدنان و متوفی ۵۳۴
 بدان منسوبست

روایه بروزن بادیه کسی را
 گویند که بسیار روایت کند و تمامی
 آخر آن نشان تأنیف نیست بلکه نشان
 بهائت است و جایبکه خواهند
 فزونی وصف را بنمایند آن را با آخر
 کلام به پایانند و آن لقب جمعی است
 از جمله حماد بن میسرہ بن مبارک بن
 عبید دیلمی معروف بحماد را و به سر
 چشمه اخبار و اشعار و انساب و لغات
 و ذیاد عرب و در این فنون آیتی بود
 و خلفای امیه برای همان مایه دانشی
 که داشت او را نزدیک گرفتند و ولید بن
 بزید روزی او گفت از چه روی نزار او به
 گویند گفت از این روی که من از هر
 ماثری در مورد اسامی و بدانام و وصفش را
 شنیدی شعر روایت کنم و از بسیاری
 از شاعران که نه ایشان را شناسی و نه
 نامشان را شنیدی شعر روایت کنم و
 اشعار کهن و نو را از یکدیگر جدا
 کنی و اینست اینست دانشی بزرگه

اکنون بزرگو که چه مقدار شعر
 بغا طر داری گفت بسیار اما برابر
 هر حرفی از حرف و هجا یکصد
 قصیده بزرگ خواندم آنهم از
 شاعران جاهلی نه از شعرای اسلامی
 و لید گفت ترا اکنون بیا زما یم و
 بخوان حماد بخواندن شعر شروع
 کرد و آقدر خواند تا ولید ملول
 گردید آنگاه کسی را بر او گذاشت
 حکم بقیت قصاید را بر او خواند
 و دو هزار و نصد قصیدت طو لانی
 خواند و ولید او را صد هزار درهم
 جایز داد و همام بن عبد الملک او
 را از کوفه طلبید و گفت ترا برای
 بن طلبیدم که شعری را که خا طرم
 آن شاد است و گوینده آن را ندانم
 بگوئی و شعر اینست

و دعوا بالصموح بو ما اچا مت

قنیة فی یمنها ابرید

گفت از عدی بن زید عبادی است و
 آن شعر از جمله قصیدتی است گفت
 بخوان و خواند

بکر الازلون فی وضح الصبح

بقولون لی الا تستفیک

و یلو موت نیک یا ائبة عبد

ائبة و القلب عند کم مو هو ق

لست ادري اذا كثر والعقل فيها
 اصد ويلو مني اجم صديق
 زانها جستها و فرع نعيم
 و اثبت صلثا لجبيث ا نيق
 و ثنا يا مقلجات صدا ب
 لا قصار تری ولا من روق
 و دعوا بالصبوح يوما فچاات
 نینة فی بیینها ا بریق
 قدمته علی عقار حکمین الد
 یلک صفی سلاقتها ا لراوق
 مرة قبل مر جها فاذا ما
 مزجت لند طعمها من بندو
 و حلفا فو قها فقا قیغ کالد
 ر صغار یثیرها ا لتصفیق
 ثم کان الراج ما سحاب
 لاصری آجن ر لا مطر و ق
 و داستان این اشعار و حماد راویہ دراز
 است و کوی تاه آنرا آ و ردم اما از
 آورده اشعار آن از بس بلند و دیندیر
 است نمیتوانستم بگذارم باری حماد راویہ
 چنانست که نوشتم و تنها چیزیکه بر
 حماد راویہ توان گرفتم قدرت او
 بر اعظم شهر و وسعت اطلاع او
 بر مواضع لغات عرب از این روی قصاید
 و قطعیات نظم کرد و بشاعران نسبت
 داد از جمله قصاید سبمه معلقه است

که ابو جعفر احمد بن محمد لغاس از
 اعظم علمای ادب و متونی ۳۳۷ گفت که
 حماد خود آنها را فراهم کرد و درست
 نیست که آن قصاید بر کعبه آورید
 بوده است باری اخبار حماد بسیار است
 و در سال ۹۵۵ در گذشت و این کتاب
 باع او را باین اشعار مرثیت گفت
 لو کان بنجی من الردی حد
 لجاک مما اسأ بک العذر
 بر حکمک الله من اخي ثقة
 لم یاک فی صغورده محکدر
 فهکله ا یفسد الزمان و یف
 العلم قیه و بد
 راہویں ضبط و معنی آن در
 ذیل دستبندی گذشت
 راہویہ مرگب است از در کعبه
 راه وویہ کلمه اعجاب منی چشم گفت
 راهی و تعریب فقط در حرکت اعرابی
 آن راه یافته و آنرا مفتوح کرده است
 و آن نام نیلای ابو یعقوب اسحق بن
 ابراهیم بن مغالد مروزی نیشابوری
 است معروف با بن راہویہ از اعیان
 ققم ان و محدثان و معاصر با محمد بن
 ادریس متدعی واحد بن بن در
 باین جمله ستود این راہویہ یکی از
 امامان مسلمین است و از جسر بغداد

فقیه تراز اسمعیل نگذاشت و خود گفت
 من هفتاد هزار حدیث بخاطر سپردم
 و با یکصد هزار حدیث سخن کنم و
 هیچ خبری نشنیدم جز آنکه آنرا حفظ
 کردم و هیچ چیز را بخاطر سپردم
 که از خاطرم رفته باشد و این راهویه
 از مردم مرو بود و در نیشابور زیست و
 هنگام گذشتن حضرت رضا (ع) از
 نیشابور این راهویه میان انبیا و محدثان
 زمام نایب آن حضرت را گرفت و اسندهای
 حدیث کرد آن حضرت حلقه های سند
 حدیث را از پدراش شروع کرد و به
 پیغمبر رسانید و از پیغمبر بجز برئیل تا
 بخدا که گفت لا اله الا الله حسنی فمن
 دخل حسنی امن من عذابی و میان او
 و شافعی در مکه مناظرتی در گرفت
 و این راهویه کراهه دادن خانه های
 مکه را روانداست و شافعی گفت باین
 چند دلیل رواست الذین اخرجوا من
 دیارهم بغير حق و خانه هارا بمالکان
 نسبت داد و پیغمبر در فتح مکه گفت
 آنکس که در حایه اس را بیند این
 است و عمر دار السجین (زندانبانان) را
 خرید و آیا آنرا جز از مالک آن خرید
 این راهویه گفت شافعی سخن بدست
 کرد و من سخن خود را راها کردم و سخن

اورا کار بستم و در سال ۲۳۲ در نیشابور
 در گذشت

رایض کسی است که اسب را
 رفتن آموزد و ریاضت مصدر آنست و
 از همین معنی علمای اخلاق ریاضت
 را گرفته اند و این رایض کنیت مشهور
 ابو منصور فضل بن هسار بن منصور
 بن علی است از مردم بغداد و در شمار
 حفاظ قرآن و هم در طبقه مفسران و
 شاگرد این هساکر بطایعی و هم
 در سلك خطاطان و خوشنویسان و
 متوفی ۶۰۹

رباب بروزن شراب به معنی امر
 سپید نیز بمعنی تاز و ربابه بمعنی تک
 پاره امر سپید و نای آن نشان وحدت
 است و رباب از اعلام زنان است از
 جمله رباب دختر امرؤ القیس بن عدی
 کلمی ز و چه امام حسین در شمار
 عقایل زنان و در باره او و دخترش
 امام حسین گفت

لعمرك انی لاحب داراً

تكون بها سكينۃ والرباب

احبها و ابدل حل مالي

وليس اعائب عندي عتاب

فليس لهم وان عابوا مطيعاً

حياتي او بغيري التراب

و نیز نام رباع معشوقه دهد است از
مشاهیر عشاق عرب

رباعی باضبط پیش منسوبست
بر باب بمعنی تار و کسی را رباعی
گویند که تار بنوازد و آن لقب ممدود
بن عبد الله و اسطی است تار زلف
معروف که در آن فن باو مثل زنند
و عارف همدانی باباطاهر موی زلف
یاز را بتار رباع تشبیه کرده و از
تشبیهای بسیار لطیف است چنانی که
گفته

دو زلفانت بود تار رباعم

نیمپرسی توار بحالم خرابم
تو که باما سر یاری نداری

چرا هر نیمه شو آئی بندها بم
رباع با فتح اول بر و زلف
صبحا بمعنی باده نیز سودی که از
بازرگانی برنداز اعلام است و نام
جمعی از صحابه و محدثان و کنیت
پدر عطاء بن ابی رباع در طبقه
فقهای تابعان و در شمار مفتیان مکه
و ابراهیم بن عمر و بن کیسان
گفت خلفای بنی امیه هنگام فرا
رسیدن فریضه حج جارجی در میان
مردم راه دادند جارجی یا باسک
رسانا بگوشهای مردم رسانید که جز

عطاء بن ابی رباع هیچکس نیاید است
دهد و در سال ۱۱۵ در سن هشتاد و
هشت سالگی در گذشت

رباعی باضبط پیش منسوبست
بر رباع و آن نام قلعه است در طلیطله
از شهر های اندلس و ابو عبد الله
محمد بن یحیی بن عبد السلام ازدی
رباعی اندلسی در طبقه فقیهان و
ادیبان و شاعران و شاگرد ابن اهرامی
و ابن ولاد و نحاس و متوفی ۳۵۳
بدان منسوبست و از نظم اوست

طوی عنی مو دته غزال

طوی فلی علی الاخران طیا
اذا ما قلت یسلوه فؤادی

تجدد حبه فاز داد غیا
احبیه و افدیسه بنفسی

و ذاك الوجه اهلان یعبیا
رباطی منسوبست بر رباط بر

وزن کنار نیای هلی بن حسن بن رباط
بجلی کوفی در شمار ثقات محدثان امامیه
ربندی با صبح اول و دوم منسوبست
بر بنده بروزن دهنه و آن نام قریه است
در سه میلی مدینه جانی که عثمان سومین
خلیفه ابوذر را بآنجا راند و هم در
آنجا سال ۳۲ در گذشت و هم در آنجا
مدفون گردید و از آن قریه است

ابو عبیدة الغزیری موسی بن عبیدة بن شعیب
 ربی در شمار معدنان
 ربی با کسر اول و سکون
 دوم منسوبست بریغ و از اعلام است
 و نام ربی بن خراش کوفی در شمار
 پارسایان تا بهمان گویند دروغ نگفت
 و بر خویشان نهاد که نخندد تا بداند
 در بهشت است یاد دوزخ و در سال
 ۱۰۱ در گذشت و ربی با فتح اول و
 دوم منسوبست بریمة بن عامر بن
 صعصعة پدر تیره از قبیله هوازن و جمعی
 از صحابه و معدنان بدو منسوبند و
 نیز با همان ضبط منسوبست بریغ بر
 وزن طلبه و آن نام حصا ریست در
 ذمارین و از این قلمه است ابوالبرکات
 جبر بن علی بن عیسی بن فرج بن صالح
 ربی زهیری از مشاهیر نعویمان و
 کاتبان و متوفی ۴۴۹ در ربی با فتح و
 سکون منسوبست بریغ بر وزن دسته
 پدر تیره از قبیله اسد و اوس بن عبیدالله
 ربی تا بهی از این تیره است و باید
 داشت که در چند قبیله دیگر ربیغ
 نام هستند که پدر تیره اند مانند ربیغ بن
 مالک و ربیغ بن حنظلة بن مالک که هر دو
 پدر تیره اند در قبیله تمیم و مانند ربیغ بن
 عقیل که پدر تیره است در قبیله عقیل و

مانند ربیغة الفرس که همان ربیغة بن نزار
 بن معد بن عدنان است و بسر دیگر
 نزار ربیغة العمراء است و در ربیغ
 در همه موارد ربی با فتح اول و دوم
 بر وزن سحری آید و تشخیص اینکه
 مورد ترجمت بکندام تیره و قبیله و یا
 حصار یمن که آنهم ربی آید نسبت
 رساند بر عبیدة قرآین است

ربی با کسر رای بی نقطه و
 و سکون بای ابجد از انقباط پیشوایان
 یهود است نیز ربی و ربان و ربی نام
 طبیب و منجم یهودی است از مردم
 طبرستان و این ربی کنیت مشهور
 فرزند او ابوالحسن علی بن ربی طبری
 است نیز در شمار طبیبان زبردست و
 طبیب مخصوص امرای طبرستان و
 در فتنه که در طبرستان پدید گردید
 بری گریخت و محمد بن زکریای رازی
 در همان اوقات از دانش او استفادت
 کرد و طب را پیش او خواند و گویند
 دانش بسیاری از او فرا گرفت و از
 آن پس این ربی بسر من رای رفت و
 بردست معنم عباسی مسلمانان گرفت
 و در عهد متوکل از جمله ندیمان او
 گردید و از او است کتاب فردوس
 الحکمه و کتاب تحفة الملوک و کتاب

کناش الحضرة و کتاب منافع الاطعمه
 و کتاب ترتیب الاغذیه و تا سال ۲۳۵
 زنده بود و سال وفاتش دانسته نیست
 و باید دانست که بعضی او را علی بن
 سهل بن ربن طبری نوشته اند و چنین
 بندارم که سهل نام خود ربن بوده و ربن
 لقب او و علی فرزند بدون واسطه ربن
 است و اشتباه از کاتبان و یا مترجمان است
 ربیعۃ الرأی بمعنی ربیعۃ اندیشه
 و ربیعۃ الرأی لقب ابو هاشم ربیعۃ بن
 ابی عبدالرحمن فروخ است در سلك
 فقهای تابعان و آموزگار مالک بن
 انس و از صحابه دو کس را دید انس
 بن مالک و سایب بن یزید و در حلقه
 درسش چهل تن حاضر شدند و یحیی
 بن سعید انصاری گفت زیرک تر از
 ربیعۃ الرأی ندیدم و ابی ندیم در
 فهرست نوشت که ربیعۃ الرأی مردی
 سخنندان و شیوا بود جز اینکه وقتی
 سخن گفت آنقدر بسخن خود دنباله
 داد که شنونده را ملول کرد تا جائیکه
 گویند روزی اعرابی مجلس سخنرانی
 در آمد و سخنانش را شنید ربیعۃ از
 او پرسید عجز و در ماندگی چیست
 گفت همان چیز که تو در آنی و از
 آنجا که خود بسیار سخن گفتن را

دوست داشت گفت خاموشی حالتی
 است میان خفتن و گنگ بودن یعنی
 ساکت میان آن دو حال است و در
 سال ۲۳۶ در گذشت

رجانی بافتح و تشدید جیم
 منسوبست بر جان و آن بنا بگفته باقوت
 نام شهر یست اما آن شهر کجاست
 نوشته است و نیز نام رودیست در نجد و
 حسین بن عبدالقهر رجانی در شمار محدثان
 خاصه و از اصحاب امام صادق بیکی از آن
 دو موضع منسوبست نگارنده گوید
 گمانم آنست حکه رجانی غلط
 نویسنده گان باشد و درست آن ارجان
 است که ضبط آن گذشت و اینکه نام
 شهری بوده میان فارس و خوزستان و
 نزد بکتر بگمان اینست که رجایی
 باضم رأی بی نقطه و فتح حای حطی
 باشد منسوب بر حابه و آن نام قلعه
 ایست در مدینه و قریه ایست در یمن
 رجینی باضم اول و فتح دوم
 منسوبست بر جینه و آن نام بخشی است
 در اندلس و ابو بکر محمد بن عبد
 العزیز بن خلف رجینی اشبیلی در شمار
 نویسندگان و ادیبان و مقرران و متفکران در
 علوم ادبیه و متوفی ۶۰۱ هجری است
 منسوبست

رجال بافتح و تشدید بروزن
 بقال وصف کسی است که بسیار سفر
 کند و آن لقب بشر رحال است از
 محدثان خاصه که پنجاه بار سفر حج
 کرد و لقب ابو محمد سکین بن عماره
 ثقفی کوفی است نیز در شمار محدثان
 امامیه

رحبی منسو بست بر حبه بر
 وزن کعبه بنا بر ضبط صاحب قاموس
 و بروزن جمع بنابر ضبط یاقوت و
 آن نام چندین موضع است قریه ایست
 در بک منزلی کوفه بر سر راه حجاج
 که از راه جبل بکوه روند و محلی
 است در کوفه و دهی است در دمشق
 و نیز محلی است در آن و نام قریه
 ایست در یمنه و بنو رحبه بیره ایست
 از قبیله حمیر و بنو رحب بر وزن
 رجب بیره ایست از قبیله همدان و
 ندانسم حریر بن عثمان رحبی در
 شمار محدثان و از کسانی که
 آشکارا امام علی بن ابیطالب را
 دشمن داشت و در هر بام و شام هفتاد
 بار او را لعن کرد بکند امیک نسبت
 رساند

رحضة بروزن طلبه نام رحضة
 غفاری صحابی است و ذهبی صحابی

بودنش را همید دانسته است
 رحیل بروزن زیر نام رحیل
 بن معاویه بن خدیج جعفی کوفی است
 در شمار محدثان خاصه

رخانی با فتح و تشدید خای
 نقطه دار منسوبست برخان و آن قریه
 ایست در شس فرسنگی مرو و ابو
 عبدالله احمد بن محمد بن خطاب
 رخانی در شمار محدثان بدان
 منسو بست

رخجی باضم و تشدید خای
 نقطه دار منسو بست بر خج از قرای
 کابل و محمد بن فرج رخجی در شمار
 محدثان خاصه و از ثقات اصحاب
 عسگر بین و برادرش عمر بن فرج
 رخجی از اعیان نویسندگان معتصم
 و موکل عباسی بدان منسوبند و یکی
 از شعراء هم است فرج رخجی را
 نکو دیده و بیگناه مردم رخج را از
 مردان و زنان هجو کرده و گفته است
 ابلغ نجا حاقنی الکتاب ما لکة

نمضی بها الريح اصدا را و ایرادا
 لا یخرج السال صفواً من یدی عمر
 او تفعد السیف لی فودیة اغما دا
 الر خجیون لا یوفون ما وعدوا
 و الر خجیات لا یخلفن میمادا

رخشی و دانه رذائی رزاز رزائی رزمی رزینی رزقم

- رخشی باضم و تشدید منسوبست
برخ و آن نام موضعی است در نیشابور
و ابو موسی هر و ن بن عبدوس بن
عبدالله بن حسن رخشی نیشابوری
در شمار محدثان و متوفی ۳۸۵ بدان
منسوبست
- رخشی منسوبست بر بخش بر
وزن بخش و آن نام کاروانسرای
بوده در نیشابور و ابوبکر محمد بن
احمد بن هرویه رخشی نیشابوری
در شمار محدثان حاکم در آن
کاروانسرا بازرگانی داشته و متوفی
۳۵۳ بدان منسوبست
- رزاق بروزن شداد به معنی بر
گر دانه نام پدر محمد بن رداد
لیث مدنی است در شمار محدثان
امامیه
- رذائی منسوبست بر ذان بر
وزن دهان از قرای نسا و ابو جعفر
محمد بن احمد بن ابی جعفر عون رذائی
نسوی در شمار محدثان و متوفی ۳۱۳
بدان منسوبست
- رزاز بافتح اوله و تشدید زای
نقطه دارو در آخر نیز از اسمی در نج
فروش لقب جمعی از محدثان است از
جمله لقب ابوالعباس محمد بن جعفر رزاز
- ازفتات محدثان امامیه و از مشایخ
کلینی و متوفی ۳۹۰
- رزامی منسوبست بر زام بر
وزن کنار و آن نام رزام بن مالک
حنظله بن مالک است پدر تیره از قبیله
تمیم و محمد بن زید رزائی خدمتکار
حضرت رضا بندو منسوبست و رزام بمعنی
مرد قوی و سخت پی است و هم از اعلام
و نام رزام بن مسلم کوفی است در
شمار محدثان خاصه
- رزمازی منسوبست بر زماز
بر وزن سرباز از قرای سمرقند و ابو
بکر محمد بن جعفر بن جابر بن فرقان
رزمازی سمرقندی در شمار محدثان
و متوفی ۳۷۹ بدان منسوبست
- رزمی منسوبست بر زم بر وزن
بزم و آن نام موضعی است در مسکن
قبیله مراد و عبدالرحمن بن محمد بن
عبدالله رزمی خزازی در شمار محدثان
خاصه بدان منسوبست
- رزینق بر وزن زینر مصغر رزق
بمعنی روزیک از اعلام است و نام جمعی
از محدثان
- رزینی منسوبست بر زینق بر
وزن امیر و آن نام معلنی بوده است
در مرو و گویند غیر بریده اسلمی

صحابی در آنجا است و احمد بن عیسی
 رزینی در شمار مجددان از اعظم
 اصحاب این مبارک بدان منسوبست و
 اوست مبارک کنیت مشهور ابو عبید
 الرحمن عبیدالله بن مبارک مروزی است
 در طبقه تابع با امان و در شمار مجددان
 و زاهدان و ابو اسامة گفت این مبارک
 در میان مجددان همچون امیر المؤمنین
 است در میان مردمان و ابن عیینه گفت
 صحابه را نگرستم و ابن مبارک را
 و ندیدم در فضیلت بر او بجز بند جز اینکه
 بشرف صحبت پیغمبر رسیده اند و با
 او بچنگ رفته اند و همان بن حسن او
 را بدین دو بیت ستود

إذا سار هب الله من مرو ليلة

فقد سار معها نورها و جمالها

إذا ذكر الاحبار في حكايل بلدة

فهم انجم فيها و انت هلالها

و از نظم ابن مبارک است

قد ارحنا و استرحنا من غدو و رواح

و اتصال بامیر و وزیر فی سماح

بغساف و کذاب و قسوع و صلاح

و جمله الیاس مفتاحا لآبواب النجاح

و نیز از او است

قد نقتله المرء

وقد فتحت لك العاقرة بالدین

بین الاساطین جانوت بلا غلق
 تبتاع بالدین اموال الساکین
 صیرت دینک شایهنا تصید به
 و لیس یفلح اصحاب الشواهدین
 گویند در شام قلمی به اربت
 گرفت و بانطرا کیه سفر کرد در آنجا
 بخاطرش رسید که قلم را فراموش
 کرد که بصاحبش برگرداند و از آنجا
 پیاده بشام برگشت و هم را بصاحب
 آن داد و در سال ۱۱۸ در مرو از مادر
 زاد و در سال ۱۸۱ در گذشت

رزین بر وزن امیر بمعنی سنگین
 نیز آرام از اعلام است و نام جمعی از
 صحابه و مجددان و نام رزین عروضی
 است در طبقه شاعران و معاصر و
 مصاحب دعبل خزاعی و دعبل ثقت با
 رزین بر مردی از بنی مخزوم در آمدیم
 که ما را پذیرش نکردند و ضیافتی
 نیکو بیای نبردند من گفتم

عصابة من بنی مخزوم بت بهم

بعیث لا تعلمع الهمحاة بالطلین

و برزین گفتم آفر اجازت (۱)

کن گفت

فی مضع اعراضهم من خبزهم هوش

بنی النفاق و ابناء الاملاءین

(۱) معنی اجازت در دلیل دو خله گذشت

و نیز از نظم رزین است

کأن بلا د ا و هی عریضه
 هلی الخائف المطلوب کفة حابل (۱)
 تؤدی الیه ان کل ثنیه
 تیممها تری الیه بقا تل
 و رزین در سال ۲۴۷ در گذشت و ابو
 رزین کنیت ثابت بن حسن بن خلیفه بن
 عبدالکریم لخمی است در طبقه نهمیان
 و ادیبان و از مردم اسکندریه و متوفی
 ۶۲۵ و از نظم او است

العلم يمنع اهله ان یسعا

فاسمع به نزل المحل الارها
 واجعله عند المستحق و دیمه

فهو اللی من حقان یودعا
 والمستحق هو اللی ان حازه

یعمل به او ان نلفنه وها
 رسان نامح و شدید سبت

بی نقطه رسن باف و رسن فروش را
 گویند و آن لقب فضل بن زبیر رسان
 است و نام لقب برادرش عبد الله بن
 زبیر رسان و هر دو با زبید بن علی خروج
 کردند و این ندیم در فهرست فضل بن
 زبیر رسان را در شمار متکلمان زبیدیه بنام
 آورده است و گفته وی از اصحاب

(۱) کفه با کسر اول و نشدیده ها بر وزن
 شده و کفه حابل دام سکارچی است

محمد بن علی و ابو خالد واسطی و
 منصور بن ابی الاسود است
 رستنی منسوبست بر سبت
 بر وزن بسن و آن دریه است میان
 حماة و حمص که رو بویرانی نهاد و
 ابو عیسی حمزة بن سلیم غیبی رستنی
 در شمار معدنان بدان منسوبست

رسته با ضم اول بر وزن
 شسته فارسی است و در صورتیکه
 بمعنی روئیده باشد عر بان هیچ
 تصرفی در آن تکرارده اند اما چنین
 بنظر رسد که معرب رسته بر وزن
 بسته باشد بمعنی رها شده و نجات
 یافته و آن نام رسته بن ابی الایض
 اصفهانی است در طبقه شاعران و در
 شعر سبک بشار بن برد را پسندید و
 از آن پیروی کرد و با آنکه از زیور
 چشم بی بهره بود بطرف بغداد کوچید
 و خود را زبیده همسر هرون الرشید
 رسانید اما زشتی منظرش او را از نظر
 زبیده دور کرد و گفت شنیدن نامت
 به از دیدنت بود گفت مرد جز زبان
 و خامه اش نیست و اشعار خود را بر او
 خواند و جایزت خود را بستاند و بیرون
 رفت و از نظم او است

قدمات حکم نیل

ومات حکم نیل

ومات حکم ادیب

وفاضل و فقیه

لا یوحشک طریق

کل الاعلاق فیہ

و در سال ۱۷۵ در گذشت و این

رسته کنیت مشهور ابوعلی احمد بن

عمر اصفهانی است از علمای قرن سوم

هجری و صاحب کتاب الاطلاق النفیسة

و چنین بنظر رسد که برسته شاعر

زیوند رسد

رسندی بانتح اول و سکون دوم

و فتح سوم منسوبست بر آس عین از قرای

جزیره میان حرارت و نصیبین و

ابو الفضل جعفر بن محمد بن فضل

رسندی در شمار محدثان بدان منسوبست

رشاطی باضم اول لقب ابو محمد

عبد الله بن علی بن عبدالله بن خلف بن

احمد بن عمر نخعی رشاطی اندلسی

است در شمار محدثان و مورخان

و صاحب کتاب اقتباس الانوار و الشمس

الازهار فی انساب الصحابة و رواة

الاخبار و متوفی ۵۴۲ این خلیکان در

ذیل ترجمت رشاطی نوشت که رشاطی نه

منسوبست بقبیله و نه بشهر بلکه رشاطی

خود در کتابش نوشت که نیای او
خال بزرگنی در بدن داشت و خدمتکاری
که از مردم غیر عرب بود هر وقت
با او بازی کرد یا و رشاطه گفت و
آن لفظ بر او ماند و هم بر رشاطی
مشهور گردید

رشد بروزن دهن بمعنی بره

شدن از اعلام است و تام رشدین زید

جعفی کوفی است در شمار محدثان

خاصه و رشد بز وزن پشت بمعنی

بره ضد غی بمعنی بره نیز از اعلام

است و این رشد کنیت مشهور را بو

الولید محمد بن احمد بن محمد بن

رشد اندلسی است از اعظم فلاسفه

قرن ششم و نیز در طبقه فقیهان و

طیبیان و محدثان و صاحب کتاب

التحصیل و کتاب نهایة المجتهد و کتاب

منهاج الادله و کتاب التلخیص و کتاب

کلیات در طب و شرح کتاب نفس ارسطو

و شرح کتاب العیوان و کتاب نهافت

التهافت و این کتاب در بر تهافت الفلاسفه

غزالی است و در آن کتاب بر غزالی

تاختم برده و در پایان گفته است بدون

تردید غزالی چه نماند که راه فلسفه را درست

نیافت و در آن بخطا رفت راه شریعت

را نیز دگرگون رفت و راه درست

آنرا نیافت و هر گاه پناهی ضرورت
 جستجوی حق از اهل حق نبود در آن
 باره هیچ نگفتم کنایت از اینکه راه
 درست فلسفه را باید از من پرسند
 نه از غزالی و من باید بیان کنم نه وی
 و من بر غزالی رد نوشتم تا مردم راه
 طلب را گم نکنند با ری این رشد
 در عصر خود بلند آوازه گردید و سرش
 تنها دانستن فلسفه نبود بلکه در تعالیل
 مسائل فلسفی بسیار توانا بود و کتب
 او از این رهگذر بسیار ارزشمند است
 و در نهضت علمی اروپا کتب این رشد
 نیز با در میان داشت و سائلها پندراست
 و خواندن آنها برداشتند و شکفت
 اینجا است که کتب این رشد همچنان
 که پیشوایان اسلام را برداشتی از
 برانگیخت و بر ضد او شوریدند تا
 جاییکه خلیفه وقت بنا بر مصلحت
 حکم داد کتبش را سوزانند با آنکه
 باو اذیت داشت همچنین پیشوایان
 اسقفه پاریس و کسفر در قرن
 سیزدهم نظایر همان عملی را که تقیهان
 اسلام بر هرمت دراست و محلا است
 کتب این رشد آرزو بودند آوردند
 و بر حرام بودن آن فتوی دادند و از

سخنان این رشد است آنکس که
 بفرآ گرفتن علم تشریح پردازد ایمانش
 بخدا افزون گردد و در سال ۵۹۵
 در گذشت

رشدان بروزن دندان صفت
 کسی است که بره باشد و آن نام
 رشدان جهنی صحابی است که در دوره
 جاهلیت میان بر و زن مناز به معنی
 بره (گمراه) نام داشت و از آن پس
 که دین اسلام را پذیرفت پیغمبر (ص)
 او را رشدان نام داد و بنور رشدان تیره
 از عربند

رشید بروزن امیر آنکس که
 بره رود از اهلام است و رشید بروزن
 زبیر مصغر رشد بمعنی بره است نیز از اعلام
 است و نام رشید هجری از خواص
 اصحاب امیرالمؤمنین و دو هجری بیاید
 رشیدی بانتهج اول منسوبند
 رشیدی از توابع است که در راه و ابو
 بکر محمد بن فرج بن یثوب رشیدی
 معروف باین آموزش در شمار محدثان
 بدان منسوب است

رشیدی بروزن رفیق بمعنی
 زیبا اقدام نام پدر ابو علی حسن بن
 رشیدی قزوینی است و فرزند را از
 آن روی این رشیدی گویند و با همان

رشیق

کنیت شهره است در شمار ادیبان و لغویان و عروضیان و شاعران و صاحب کتاب المدة فی صناعة الشعر و نقد و عیوبه و در سبایش این کتاب این خلدون مغربی در مقدمه گفته است که بهترین کتابی است که در صناعت و نقد و عیوب شعر نالیف گردیده است و کتاب الانموذج در شعرای فیروان و کتاب الشذوذ در لغت و در این کتاب هر کلمه که بتدرت بکار رفته نوشته است و کتاب فرائض الذهب فی نقداشعار العرب و غیر اینها ابن رشیق در قریه معدیه از عراقی قیروان از مادر سال ۳۹۰ زاد و در مروان یکسپداس پر ناخ و هموزن بادیس بن منصور امیر ارمیه بزرگ گردید و با این شرف بیروانی که معاصر او بود بر بکرادرف و کاتبها در رد او نوشت و حذیف است هنجار دو دانشمند که به نام بکدیکر رشاق درند و حسد و درزند و بر گفتن و نوشتن روانا باشند و از نظم او است در وصف زاری خود

وفائلة ماذا الشحوب و ذالاسما

فعلت اها و لالاسور الالام

هو لك اتاني و هو سيم اربه

رصاصی

فما طعمته لعمی و اسقینه دمی
و در وصف شبی که باعشوق پیوسته
گفته است

ومن حسنات الدهر عندي ليلة
من العمر لم اترك لا باهها ذنبا
خلونا بها تنفي الغداعن عيوننا
بأؤ اذ مملو ذعبا سحكبا
و ملنا لفضيل الثغور و لثمها
كيدل جناح الطير يلتقط العبا
و در عذر او گردانیدن از دوستان
گفته است

فی و ان اعرضت عنه
و قل علی مسأ معه کلامی
ولی فی و بجهه بطلیب راض
حکما فعلت می و بجه المدام
و رب تهمم من عر بغض
و صحن کما من همم ا . سام
و در سال ۶۳۳ و ۶۵۴ در قروان در
گنست و در سب ایشان ن اول است
رصاصی باضم اول دمسوس
برصاه و آن نام بدین مریض است
از چند رصاها ساد که به سده پندی
آنها را کراکاد کرد و سب مردم
را بر آفت دانه که در آنها خاه
دست در رصاعت آفت دانه و سب
میبند با همی در آن ساجد و هم

مقا بر خلفا گردید تا آنگاه ~~سکه~~
 مستنصر کرد اگر آن دیواری از
 آجر کشید و از این رصفانه است ابو
 عبدالله محمد بن بکار بن ریان رصفانی
 در شمار مجدد ثان و از جمله رصفانه
 هر طبعه در اندلس و آنرا عبدالرحمن
 بن معاویة بن هشام بن عبد الملك
 ساخت و عبدالرحمن همان کسی است
 که از بیم منصور دوانیقی از شام
 گریخت و باندلس کوچید و سرعت
 در اندلس پیش رفت کرد و مردم را
 بنمود خواند و در قرطبه روز عید
 اضحی سال ۱۳۸ در سن بیست
 و پنج سالگی مردم ما او بخلافت بیعت
 کردند و نخستین حلیفه امویست در
 اندلس و از آن رصفانه است ابو
 عبدالله محمد بن غالب رصفانی
 اندلسی در شمار شاعران اندلس که
 دارای سبکی لطیف بود و از او است
 و معروف کالاهن الا انه

شعر الا لهاب عند لقائه
 اضحی بنام و عدم مکمل خده
 عرفان الورد درش بسا
 بی روزی بر پسر بچه نگاه
 اما که با آب دهان دیدگان را تر
 کرد و نبود که گریه اما گریان نبود

و گفت

عند بری من جدلان بیکي کأ به
 و اضله مسا یحا و له صفر
 بیل ماقی ز هر تیه بر یقه
 و یحکی البکاهمدا کما یقسم الزهر
 و یو هم ان الد مع بل جقو ته
 و هل عصرت بومامن التر جس الخمر
 و در سال ۵۷۲ در شهر مائقه دو
 گذشت و از جمله رصفانه شام و آنرا
 هشام بن عبد الملك در طرف غربی
 رقه ساخت از این نظر که در تابستان
 بآب جارود و کمتر از آبهای حوضهای
 سار و چین بنوشد و اینکار را دو
 هنگامی که طاعون بشام افتاد کرد
 و شاید چنان پنداشت که آبهای چشمه
 سارها از آبهای حوضهای سار و ج
 دار گوارا تر است و مرض طاعون
 از آن دورتر و از این رصفانه است
 ابو منیع عبدالله بن ابی زیاد رصفانی
 دمشق در شمار مجدد ثان و از جمله
 رصفانه بصره که مرهه ایست نزدیک
 بصره و از آن قریه است ابوالقاسم
 حسن بن هلی بن ابراهیم رصفانی بصری
 در شمار مفرثان و از جمله رصفانه
 واسط و آن قریه ایست در دوه فرسنگ
 اسط عراقی و حسن بن عبد المجید

رضوانی واسطی در شمار محدثان از آنهاست و از جمله رصافه نیشابور که نام مز رصافه بوده است در کنار آن و از جمله رصافه حجاز و رصافه کوفه و رصافه شهر انبار از پنجاهای ابو العباس سفاح

رضوان بروزن دهقان بمعنی خوشنود شدن نام پدر ابو الحسن علی بن رضوان بن علی بن جعفر مصری است که فرزند بابن رضوان شهره است در شمار مشاهیر طبیبان و منجمان و صاحب بیش از یکصد جلد تصنیف و تالیف در طب و نجوم و از این رهگذر خدمتی بسزا بجهان دانش کرد اما از طرف دیگر بر فاضلان معاصر تاخت برد و بچند کوشید که سخن دیگران را نپذیرد و بنمود گویندگان بر گردانند و اینکار را بیشتر با ابو الحسن مختار بن حسن بن عبیدون طیب مشهور بغدادی کرد که بسا بن بطلان معروف بود و از کتابهایی که برد و بانکوهش او پرداخت اندازه رشکش بروی دانست گردد مانند کتاب ان عاجله ابن بطلان یقین و حکمة و ان ما علمه غلط و سفیحه یعنی ابن بطلان آنرا که ندانست حکمت

و یقین است و آنرا که دانست نادرست و یاوه است و مانند کتاب است ابن بطلان لا یعلم کلام نفسه فضلا عن کلام غیره یعنی ابن بطلان سخن خود را نفهمیده چه جای سخن دیگران و کتاب التنبیه علی مافی کتب ابن بطلان من الهدیان یعنی خواهم آنگاهت کنم که در کتابهای ابن بطلان چه سخنان بی اندیشه و بی پایه است چو نان هدیان و ابن بطلان نیز بمعارضه برخاست و کتاب وقعة الاطباء (در افتادن طبیبان) را برداخت و در این کتاب ابن رضوان را تمساح النجم (نهنک پنهان) لقب داد و بمناسبت فزونی که در فن ادب داشت در این کتاب ابن رضوان را بهاد نیکو هوش گرفت و بنظم و نشر هجوش کرد و فریاد او است در هجو ابن رضوان

قلما تبدی لاقوال و حبه

نکصن علی اعتقادین من الندم

وقلن واخفین ذلک کلام تسرا

الایینا که اتر کنه فی الرحم

و بان دو بیت ذشتی و خسار

او را نیکو میدید و گفته است و قتی

زایشگران و خسار او را دیدد از

بتمیزان بقلب برگشند و با بشیدگی

سخن کردند که کاش او را در زهدان
گذاشتیم و از رجش بیرون نیاوردیم
و این رضوان کتابی در عذر از زشتی
چهره اش نوشت و داستان آن دو دانشمند
در از است و هم نمونه معادات دانشوران
با شرط توانا بود نشان بر گفتت و
نوشتن باری ابن رضوان سال ۵۳۳
در مصر در گذشت

رعاد بروزن شداد نوهی از
ماهیان دریا است که بدنش درای
نیروی الگریسته است و آنرا ماهی
رعده نیز گویند و ابن رعاد کنیت زین
الدین محمد بن رضوان بن ابراهیم
بن عبدالرحمن عنبری محلی است در
شمار ادیبان و شاعران و شاگرد ابو
عروبن حاجب و متوفی ۷۰۰ ابن رعاد
پیشه خیاطی (دوزندگی) داشت و از
آن رهگذر معاش کرد و دست پیش
اشراف نیازید و سریش امراء فرود
نیاورد و دانش را بدنیا داران فروخت
و از نظم او است

رأيت حبيبي في المنام معانقي

و ذلك للمهجور مرتبة عليا

وقدرق لي من بعد هجر وقسوة

وماضرا ابراهيم لو صدق الرؤيا

نیز از او است در پاس حرمت هم

نشینان

ابی اذا ما كان لي صاحب

ارحاء في الغايب والشاهد

اصدقه الوذ فان ذمتي

ثم اك غير الشاكر الحامد

ولست ارضى ان اكون امرؤا

يقابل الغاسد با لفاسد

و نه دانستم او را ابن رعاد از چه روی

گفته و از شعری که شرف الدین

بوصیری در هجوش گفته دانسته

گردید که نظم بوصیری را ناتمام و

یا نأ بخته گرفته است چه بوصیری

صاحب برده در تمکوهش گفت

لقدهاب شعری في البرية شاعر

ومن عاب اشعاري فلا بد ان يهجا

شعری بحر لایری فیه ضفدع

ولا يملك الرعاد يوماً له اجا

رعین منسوبت بنی رعین

بروزن زبیر نام یکی از ملوک اذواء

حمیر فرزند حرث بن عمرو بن حمیر

بن سبا که پدر تیره است از قبیله

حمیر و از این تیره است احمد بن محمد

رعینی اندلسی در شمار ادیبان و

مورخان و صاحب کتابی بزرگ در

جغرافیای اندلس و متوفی ۷۵۰ و نیز

منسوبت برهین که نام قصبه است در

یعن و جابر بن یاسر رعیشی قتبانی
صحابی بدان منسوبست

رغال برون کنار و ابو رغال
آنست که در ستن ای داود حدیثی
در ساره او آرند بین مشهورت
که ابن عمر گفت از پیغمبر شنیدم
حالیکه در اسوی طائف کو چیدم و
و بفری رسیدیم که گفت ایست قبر
ابو رغال و او پدر قبیله ثقیف است
و خود از قبیله ثمود بود و در این
حرم زیست و بلا از او دور بود تا
و بسکه با مردم خود کو چید و باین
مکان رسیدند اب او را در رسید و
در همین جا دفن گردید اما جوهری
در صحاح اللمة گفته که ابو رغال
کسی است که همیشه را بسکه راه نمود
و در راه مرد و بعضی دیگر گویند
ابو رغال نده شعیب بود و پیشه
هشاری داشت و ستمگر مردی بود

رفاء و وزن بناء بمعنی
رفوگر و آن لقب جمعی است از
چند با الحسن سری بن احمد بن سری
کننی موصلی معروف سری رفا در
طبقه شاعران پدرش او را در خرد سالی
بر رفوگران موصل سپرد و پسته
رفوگری آموخت و تا این و رف

بنظم شعر پرد اخت و در همان حال
بیکمی از دوستانش نوشت
بکفیک من جملة اخباری
یسری من المحبوا عساری
فی سوقة افضلهم مرتد
تعباً بفضلی ینهم عاری
و کانت الابرة فیما معنی
صائمة رجوی و اشعاری
فامسح الرزق بها ضیقاً

کانه من تعبها جاری
و از پیشه رفوگری پنا سبت
کمی در آمد آن چنانچه اشعار بالا
تمایذ و یا پنا سبت پرواز گرفتن بیشتر
در فضای ادب دست کشید و پیشه و راق
و انسخ کتب را پیش گرفت اما تنگی
معیشت را نتوانست چاره کند و بحال
رفت و بسیف الدوله بن حمدان پیوست
و او را ستود و بزندگیش آبروی
بخشید و از آن پس که سیف الدوله
در گذشت بغداد کوچید و وزیر مملکی
و دیگر امراء و رؤساء را ستود و
بزندگان و الا نری رسید و تا مش
میان مردم پیچید و شعرش در آفاق
بگردید و نیز کتاب الدیره و کتاب
المحب و المحبوب پرد اخت و در
ترغیب بکوچیدن گهت و خود از

همان رهگذر فایدهتها برد و بلند آوازه
گردید

قوس خیامك من ارض تها ن بها
و جانب الذل انت الذل یجتنب
و ارحل اذا كانت الاوطان مضیعة
فالمتدل الرطب فی اوطانه حطب
و در غزل نظم کرد

بیضا تنظر من طرف قلبه

مفرق بین اجسام و ارواح
ماء النعیم علی دیبا ج و چنتها

یجول بین جنی ورد و تفاح
رقت فلو مزج الماء القراح بها

والراح لا متزجت بالماء والراح
و در سال سیصد و شصت و چند

در گذشت و از جمله احمد بن عبدالله
بن احمد رفاعه در شمار معدنان امامیه

و صاحب کتاب الجمعة و از جمله ابوعلی
حامد بن محمد بن عبد الله بن محمد

معروف بر فاعه هروی در شمار معدنان
و متوفی ۳۵۶

رفاعه بافتح و کسر و ضم اول
بمعنی برداشتن بانك و یا بشدت بانك

برداشتن از اعلام است و نام
جمعی بسیار از صحابه و معدنان

رفاعی باضبط پیش منسوبست
به بنی رفاعه که تیره از عربند و از این

تیره است ابو اسحق ابراهیم بن
سعید بن طیب رفاعی و بعضی برانند
که از آن تیره نبود بلکه بآن تیره
بدوستی و یا غلامی پیوست و رفاعی
گردید ابو اسحق رفاعی نا بینا بود و با
تنگدستی حالیکه خردسال بود بواسط
حکومچید و در حلقه درس عبدالغفار
حصینی در آمد و قرآن را فرا گرفت
و از آنجا بیفداد رفت و علوم ادبیه را
از ابو سعید سیرافی آموخت و بواسط
برگشت و عبدالغفار را مرده دید و
شاگردانش را بی آموزگار و بجای
او نشست و بتدریس پرداخت و پس از
چندی بزبیدی و واسط رفت و در آنجا
زیست تا در سال ۴۱۱ در گذشت و
ابو نعیم احمد بن علی مقرئی گفت
هنگام غروب آفتاب بود که نگریستم
چنانچه ابو اسحق رفاعی را بگورستان
برند و دو کس آنرا تشیع کرد و این
سخن را با ابو الفتح بن مختار نعوی
گفتم پرسید آن دو کس را شناختی
گفتم نه گفت من بودم و ابو غالب
بن بشران و از شگفتیهای روزگار
است که چنان دا نشمند مرد و چنان
چنانزه اش بخاک رفت و فردای آن
روز مردی از فر و ما یگان مرد

و مردم شهر دکانها بستند و بر جنازه اش
نماز خواندند و بجنازه اش از قزوینی
مردم دست نرسید و همچنان او را
بردند و بختاک سپردند و از نظم ابو
اسحق رفاعی است

واحبة ما كنت احسب انني

اهلی بینهم فرشت و بانوا

فأت المسافة فالتذکر حظهم

منی و حظی منهم النسیان

و نیز ابوالعباس احمد بن ابی الحسن
علی رفاعی در قریه ام عبیده (۱)
زیست و مردی ادیب بود و در نقه پیرو
شافعی و مردم ام عبیده باو گرویدند و
سپس درویشان در حلقه ارادش زانو
زدند و بتدریج اعفادتشان در حق وی
بزرگ شد خصوص از آن پس که
در سال ۵۷۸ در گذشت و بر ارادت
پیروان افزوده گشت و بنام فرقه رفاعیه
معروف شدند و این خلعتان نوشت
پیر و انش کارهای شگفت میکنند
مارهای زنده خوردند و در تنورهای
فروزان روند و بر پشت درندگان
نشینند و از نظم ابوالعباس رفاعی است
اذا جن لیلی هام قلبی نده کر کم

(۱) عبیده فروزن حکیده و ام عبیده نام
قریه است از عراق واسط

انوح كما نوح الحمام المطوق
وفوقی سمعاب یملط الهم والاسی
و تعنی بحسار بالا می تند فق
سلوا ام عمرو کیف بات امیرها
تفك الا سازی دونه و هو موق
فلا هو مقبول و فی القتل راحة

ولا هو ممنون علیه فی طلق
و این بطوطه در دهنه او شست که
گذرم بر قبر رفاعی در قریه ام عبیده
اشاد و جسمی از درویشانش را
دیدم که رقصند و بارهای میزم را دیدم
که بر زمین افکنده اند و سپس آنها
را آتش زدند و در میان آتش ریخته و
رقصیدند و بعضی میان آتش غلطیدند
و بعضی آتش در دهان بردند و خوردند
ایشکار خصوص طایفه احمدیه است
و همگان چنان بیستند و بعضی دیگر
از پیروانی را دیدم که مارچ بزوان
گرمت و کله آرا با دندانهایش کند
رفیید بر وزن ربیع معتبرند
بکسر اول و بفتح آن نیز درست است
بمعنی دهشتک و ششک و آن نام رفیید
بن مصقله عبیدی کوفی است در شمار
مصدقان خاصه

رقان بر وزن گناب بمعنی خواب

و یا خصوص خواب شب نام رفاد بن

قبیله صحابی است

رقاشی بافتح اول منسوبست
 برقاش با کسر شین و قیاس کسر شین
 را سپس نویسم و آن از اعلام زنان
 است و مادر تیره در قبیله بکربوت
 وائل نیز مادر تیره در قبیله کلیب نیز
 مادر تیره در قبیله کنده و رقاشیان در
 هر تیره باشند بنادرشان نسبت رسانند
 و ندانستم فضل بن عبد السمدر قاشی
 بصری در طبعه شاعران توانای دولت
 عباسی بکدام يك از تیره ها پیوستند
 رقاشی هرون الرشید را بقصیدتی ستود
 و جایزتی از او گرفت لکن برامسکه
 او را بخود نزدیک گرفتند و از دیگران
 بی نیازش کردند و رقاشی نیز یاس
 خدماتشان را منظور کرد و برامسکه
 بزند آن رمت و هنگامی که فضل بن
 یحیی را بر تنه درخت آویختند گفت
 اما والله لولا خوف واش

و عین للخلیفة لا تنام

لطفنا حول جذعك واستلمنا

كما للناس للحجر استلام

فما ابصرت مثلك یا بن یحیی

نحساماً حنقه السیف الحسام

على اللذات و الدنيا جميعاً

و دولة آل برمك السلام

و بهرون الرشید خبر آن آیات
 رسید هرون بانندی برقاشی گفت چرا
 دشمن مرا مرئیت گفتی و ستودی
 گفت بامن نیکها کرد و چنان روزش
 را که نگرستم محبتهایش در دوحم
 جنبشی پدید آورد و نتوانستم خوبتر
 داری کنم هرون پرسید در هر سال
 ترا چه داد گفت هزار دینار گفت من
 دو هزار دینار دهم و در حدود سال
 دو بست هجری در گذشت

باید دانست که رقاش بمعنی مار است
 و رقاش با کسر شین چنانچه نوشتم
 از اعلام زنان است و حجازیان هر اسمی
 که بروزت فعال باشد و معدول از
 فاعله باد و شرط یکی الف و لام بر سر
 آن نشاید که در آید و دیگر آنکه
 جمع بسته نشود مانند قطام و حتام و
 غلاب آخر آنرا با کسر خوانند و
 نجدیان آنرا همچون اسم غیر منصرف
 گیرند مگر آنکه آخر آن حرف را
 باشد مانند جعار و حضار و سفار و وبار
 در این صورت با حجازیان موافق باشند
 و آخر آنرا با کسر خوانند

رقعمق بر وزن سمیر و ابو

رقعمق کبیت ابو حامد احمد بن محمد

انطاکی است در شمار شعراء که در

مصر بزیست و در فنون شعر متصرف
بود و بر نظم جد و هزل شعر توانا و
چنان در مصر بود که ابن حجاج در عراق
واژ قصاید بلندش قصیدتهای است که
ابوالفرج یعقوب بن کلس را بدایت
ستوده است و از آنست
قد سمعنا مقالة واختاروه

و اقلنا ه ذنبه و هشاره
و المعانی لمن هیت و لکن
بک عرضت فاسمی یا چاره
من ترادیه انه ابد الدهر

تراه محللا از راه
و در سال ۳۹۹ در گذشت

رقیق بر وزن امیر بمعنی زر
خرید نیز بمعنی نرم و آن لقب ابراهیم
بن قاسم فیروانی است در شمار کاتبان
و مترسلان و شاعران و مورخان قرن
چهارم و صاحب کتاب تاریخ اترقیة
و المغرب و کتاب النساء و کتاب الراح
و الارتیاح و کتاب نظم السلوک فی
مسامرة الملوک و از نظم او است در
غزل

رثم اذا ما معارض المنی خطرت
اجله التمنی عن اما نیه
یا اخوتی ألقاحی فیه اقبل لی
ام خط راه بن من مسک علی فیه

ام حسن ذاک التراخی فی تکلیه
ام حسن ذاک التهادی فی تشیه
ام سخطه ام رضا ام تعینته
ام عطفه ام نواه ام تدانیه
نفسی فداؤک مالی عناک مصطبر

یا قاتلی کل معنی موت معنایه
و شاید اودا از ابروی که نظمش
لطیف بود رقیق گفتند چنانچه گویند
فلان رقیق الالفاظ یعنی الالفاظش روان
و آسان است و رقیق المعانی یعنی
مضمونهایش لطیف است

رقیم بر وزن زبیر مصغر ارقم
بمعنی مار سیاه و سفید (پیس) و رقیم
بمعنی مارک پیس نام رقیم بن ثابت
انصاری صحابی است نیز نام رقیم بن
الیاس بن عمرو بجلی در شمار محدثان
امامیه و رقیم بر وزن امیر بمعنی لوح
و نبشته و قریده و یا گوه و یارادی اصحاب
کهف از اعلام نیست

رقی بافتح اول منسوبست برقه
بر وزن حبه بمعنی زمین که آب آنرا
فرا گیرد و سپس از آن برود و نیز زمین
که خاکش نرم باشد و رقه بخصوص
نام قریه ایست بزرگ بر کنار فرات
و از این قریه است ابوناس ربیع بن
ثابت اسدی رقی در طبقه شاعران

دولت عباسی و مهدی خلیفه را بچندان قصیدت ستود و از او جایزت ستد و نیز عباس بن محمد بن علی بن عبدالله بن عباس را بقصیدتی بسیار بلند ستود و از آن قصیده است

ما ان اعد من المكارم خصلة

الا وجدتك معها او خالها

واذا الملوك تسايروا في بلدة

كانوا كواكبها و كنت هلالها

ان المكارم لم يزل معقولة

حتى حلت برا حنيتك عقالها

و عباس او را دودینار جایزت داد

ورقی او را بچندین شعر نکو هید

بدین مضمون که منت خواستم در شمار

گرام آرام و تو خواستی در طبقه لثام

باشی و منت مدبعت گفتم و مدبعتم در

مورد تو مرتبت شد و عباس شکایت آنرا

نزد هرون الرشید برد و هرون چندان

بخشم رفت که آهنک کشتن رقی کرد

اما رقی گفت یا امیر المؤمنین فرمانش

ده تا قصیدتی را که او را ستودم بی آورد

و هرون چون شنید بر گوینده آفرین

گفت و بر عباس خوشگین گردید و

رقی را سی هزار درهم داد و گفت از

این پس عباس را هیچ در شერთ میاور

و هرون بر آن بود که دخترش را

عباس دهد و همان کار عباس او را از آهنکش برگردانید و رقی در سال ۱۹۸ در گذشت و نیز از آن قریبه است داود بن کثیر رقی و علی بن سلیمان بن داود رقی و علی بن مهدی بن صدقه رقی هر سه از محدثان خاصه و نیز ابو بکر محمد بن خلیل رقی در شمار طیبیان و معاصر با مقتدر و قاهر عباسی و همان کسی است که مسائل حنین بن اسحاق را در طب تفسیر و شرح کرد و از رموز و پوشیدگیهای آن پرده برداشت و پیش از او مسائل حنین برای پیچیدگی و پوشیدگی که داشت مورد استفادت نبود و گویند تا باده او را سرمست نکرد و نشاط در او نندمید بر تفسیر و شرح آنها توانا نبود

رقی باضم اول و فتح دوم و

تشدید یاء مصفر رقی است بر وزن سعی

معنی افسون و آن بمعنی افسونك و

افسون چیز یست که نویسند و بر آن

دمند و برگردن آویزند باین بندهار که

از گزند جن و جنون صاحب آنرا باز

دارد و رقی از اعلام مردان است و رقیه

با افزودن تهای تأنیث در آخر آن از

اعلام زنان

رقیات جمع رقیه و آتف لقب

عبدالله بن قیس است از قبیله بنی عامر بن لوی در شمار شاعران دولت اموی و او را رقیات از این روی گفتند که چندین زن در بند همسری خویشتن در آورد که همگان رقیه نام داشتند و این سخن اصمعی است و یا از این روی که باسه زن که هر سه رقیه نام بودند راه تشبیب سپرد و عشق ورزید و این سخن ابن قتیبه است در کتاب الشعر و الشعراء و یا از این روی که چندین جده داشت که رقیه نام داشتند و رقیات مصعب بن زبیر را باین ابیات ستود

انما مصعب شهاب من الله

تجلت عن وجهه الظلماء

ملکه ملک رحمة ايس فیه

جبروت یخشی ولا کبریاء

ینقی الله فی الامور وقدا

فلح من کان همه الا تقاء

کیف نومی علی الفراش ولما

نشم الشام غارة شعواء

و از آن پس که مصعب کشته گردید

و عبدالله بن مروان فرمانروای همه

گردید رقیات عبدالله بن جعفر بن

ایطالاب پناه برد و او را یسفا عت

براسگیخت عبدالله گفت با من باش و

هنگام خو ر دن چنان خو و سکه
عبد الملك را خور دنت نایمندی آید
عبد الملك پرسید پسر جعفر این کیست
گفت دروغگو ترین مردم و سگسی
است که گفته است

ما تقموا من بنی امیه الا

انهم یعملون ان غضبوا

وانهم معدن الملوك و لا

تصلح الا علیهم ا لعرب

عبد الملك گفت گناهش را بخشیدم اما

از عطایا که دیگر ان گیرند معروم

است و عبدالله بن جعفر از عطای

خود چیزی او را داد و در ستایش

عبدالله بن جعفر گفت

تعدت بی الشهباء نحو ابن جعفر

سواء علیها لیلها و نهارها

و والله لولان تزور ابن جعفر

لکان فلیلا فی دمشق قرارها

اتینا ك نشی بالندی انت اهلها

علیک کما اننی علی الاروس جارها

رکاب سالار رکاب بروزی

تجار جمع را کب بمعنی سوارگان

و سالار بمعنی امیر و رکاب سالار بمعنی

امیر سوارگان لقب مشهور علم الدین

ابوالحسن علی بن اسمعیل جوهری

بفدا دیست در شمار علمای میرز

ریاضیات و نجوم و بر نظم شعر نیز
 بارع بود و از لوست
 تعصن باعمالک الصالحات
 و لا تعجبین بهمن بدیع
 فحسن النساء جمال الوجوه
 وحسن الرجال جمیل الصنیع
 و نیز از او است

فلا تعسبوا انی تغیرت بعدکم
 من العهد لا کان الیغیر للعهد
 غرامی غرامی و الهوی ذلک الهوی
 و وجدی بکم وجدی و ودی لکم و دوی
 ولیس محباً من یدوم و دانه

مع الرصل انکن من یدوم مع العهد
 نگارنده گوید چنین بنظر رسد که
 رکاب سالار با عرب کلمه بیگانه است
 یا ترجمه لفظ بیگانه و بهر تقدیر
 ترکیب رکاب سالار عربی نیست

رکابی بافتح اول بر و زنت
 شبانه بمعنی پابر جانی بودن و آرمیدن
 و آن نام رکانه بن عبد یزید بن هاشم
 فرشی معلبی صحابی است از زور
 مندان قریش گویند با پیغمبر (ص) در
 کشتی گرفتن گرویدست و با پیغمبر (ص)
 کشتی گرفت و پیغمبر (ص) او را بر زمین
 زد و در سال ۴۲ در گذشت و بعضی در
 گذشت او را در خلافت عثمان

اوشته اند

رکابی باضم اول منسوب است
 بر کانه بر وزن گشاده و آن قریه ایست
 در اندلس از توابع بلنسیه و ابو محمد
 هیدالله بن محمد بن سعدان رکابی
 بهدیمی در شمار ادیبان بدایت
 منسوب است

رکب باضم اول و فتح دوم
 جمع رکبه بمعنی زاور این امی
 الرکب کنیت مشهور ابو بکر محمد بن
 مسعود نخشی اندلسی جیبی است از
 مشاهیر نحویان اندلس و شارح کتاب
 سیبویه و متوفی ۵۴۴ و از نظم او
 است

بساط ذی الارض سندسی

و ما لها العذب لؤلؤی

کا لها البکر حین تجلی

و ازهر من فوقها المجلی

رکبی باضم پیش منسوب است

بر کب و آن نام قصبه ایست در یمن و
 از این قصبه است محمد بن احمد بن
 محمد بن سلیمان بن بطال رکبی یمنی در
 شمار نحویان و لغویان و فقهیان و محدثان
 و صاحب کتاب المستعذب فی شرح
 غریب المذهب و کتاب اربعین فی لفظ
 الاربعین و کتاب اربعین فی اذکار النساء

والصباح و متوفی سیصد و شصت و چند
 رکین بر وزن زبیر مصفر
 رکن بمعنی پایه نام رکین بن ربیع
 و رکین بن سوید کلابی جهفی است
 هر دو از محدثان امامیه

رماح بافتح و تشدید بر وزن
 قنّاح بمعنی نیزه ساز و نیزه هر و ش
 نام رماح بنت ابره مری است و در
 میاده بیاید

رماحی باضبط پیش منسوبست
 بر رماح بدر تیره از قبیله کلیب و اسمعیل
 بن نجیح رماحی در شمار محدثان
 بدان منسوبست

رمادی منسوبست بر ماده بر
 وزن نهاده و آن نام چندین موضع
 است از جمله بر ماده مغرب و از این
 جااست ابو بکر یوسف بن هرون کندی
 رمادی و طبری در شمار شاعران نیکو
 پرداز و معاصر بامتنی شاعر و گفته
 شعر بکنده آغاز شد و بکنده پایان
 یافت و معصودشان از کنده بحسب
 امرؤ القیس کندی است و از کنده
 دوم رمادی در متنبی اما رمادی باهمه
 مهارنی که در نظم شعر داشت نبه روز
 و تهنیت بود و از شعرش نتوانست
 بسیم وزری برسد و از تسکدستی برهد

و قدرتش بر نظم او را بر آن داشت
 که اشعاری برشته کشد که خاطر
 خلیفه را بر نهجاند و خلیفه او را بر زندان
 افکند و روز گاری در از در زندان بود
 و در زندان فصایدی که روی خلیفه
 را بوی بر گرداند نظم کرد اما خلیفه
 التفاتی بدو نکرد با آنگاه که ابوعلی
 قالی باندلس رسید رمادی با وی بوست
 و او را بقصیدنی ستود و شیوه شاعران
 است که در آغاز قصیده راه تشبیب
 سپرندو گفت

من حاکم یثی و یثی و یثی هذولی
 الشبو شعوی و العویل هویلی
 فی ای جارحة اصوت معذی
 سلمت من التعذب و التذکیل
 ان قلت فی مصری ثم مدامی
 او قلت فی صعبی ثم غلیلی
 لکن جعلت له السامع موضعاً
 و حجبتهما من عدل کل عدول
 و چنانچه از شعر دوم پیدا است
 رمادی تردید کرده که محبوب خود را
 در کدام عضو خود جای دهد متنبی
 وقتی آنرا شنید گفت در کوش او
 را جای دهد رمادی مدعی شکفتن
 از متنبی کرد زیرا وقتی متنبی بوصف
 لاغری خود پرداخت و گفت